

ن. لنین

نامه به کارگران آمریکائی



ن. لنين

نامه به کارگران آمريکائی

اوت ۱۹۱۸

مقدمه مترجمان

«نامه لنین به کارگران آمریکائی» که در تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۱۸، در بجنوه انقلاب، جنگ داخلی و دخالت های نظامی دولت های امپریالیستی به سرزمین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نگاشته شد، دارای اهمیت بالا و چندگانه سیاسی-عملی و نظری است. بسیاری از موضوعات اصلی این نامه هم اکنون فعلیت دارند، از این رو ترجمه کامل نامه لنین به کارگران آمریکائی در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

از دیدگاه سیاسی و عملی، نامه لنین در درجه اول متکی بر همبستگی و اتحاد بین المللی کارگران در مبارزه ضد سرمایه داری، مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و کشتار و ویرانی بی سابقه ناشی از آن و پیشروی در جهت انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است. لنین به درستی به تشدید و اوجگیری مبارزه طبقاتی در دوران امپریالیسم، جنگ طبقه کارگر و متحدانش به ضد سرمایه داران و زمینداران و دستگاه نظامی، اداری، پلیسی، امنیتی و قضائی سرمایه داری به منظور درهم شکستن این ماشین سلطه طبقاتی بر کارگران و دیگر زحمتکشان، سلب مالکیت از استثمارگران و پیشروی به سوی سوسیالیسم منجر می شود.

نکته بسیار مهمی که لنین در این زمینه مطرح می کند این است که هرچند مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری، مبارزه ای بین المللی و جهانی است و همبستگی، اتحاد و همکاری انقلابی کارگران در سراسر جهان برای پیروزی انقلاب در یک کشور و مهم تر از آن، پیروزی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر در سطح جهان، نقش بسیار مهمی ایفا می کند، اما ناموزون بودن (غیر یکنواخت بودن) تکامل سرمایه داری در جهان و غیر یکنواخت بودن تکامل مبارزات انقلابی و رشد و تکامل ناموزون این مبارزات در کشورهای مختلف، مبارزه انقلابی کارگران و متحدانشان برای درهم شکستن ماشین نظامی - اداری و دستگاه پلیسی، امنیتی و قضائی بورژوازی، به طور همزمان صورت نمی گیرد. افزون بر آن، تلاش برای استقرار قدرت سیاسی انقلابی طبقه کارگر و متحدانش در یک کشور، منوط به این همبستگی نیست، به عبارت دیگر کارگران یک کشور معین برای شروع انقلاب و به پیروزی رساندن آن نمی توانند منتظر یاری کارگران کشورهای دیگر باشند. برانداختن بورژوازی و متحدانش در هر کشور بر عهده پرولتاریای همان کشور است. از همین رو، لنین ضمن درخواست یاری از کارگران آمریکا برای مقابله با دخالت نظامی امپریالیست ها - از جمله امپریالیسم آمریکا - در جمهوری نوپای شوروی، می نویسد:

«رفقای کارگر آمریکایی، ما می دانیم که کمک شما احتمالاً به این زودی ها نخواهد رسید، زیرا انقلاب در کشورهای مختلف به اشکال مختلف و با سرعت های مختلف توسعه می یابد (و نمی تواند غیر از این باشد). ما می دانیم که اگرچه انقلاب پرولتاریای اروپا اخیراً با سرعت زیاد در حال رشد است، اما ممکن است در نهایت ظرف چند هفته آینده شعله ور نشود. ما روی اجتناب ناپذیری انقلاب جهانی حساب می کنیم، اما این بدان معنا نیست که ما آنقدر احمق باشیم که روی انقلابی که ناگزیر در یک تاریخ مشخص و زود هنگام اتفاق افتد حساب کنیم. ما دو انقلاب بزرگ را، در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، دیده ایم و می دانیم که انقلاب ها به صورت سفارشی یا توافقی انجام نمی شوند. می دانیم که شرایط باعث شدند که پرولتاریای سوسیالیست روسیه به جلو صحنه بیاید و این نه به دلیل شایستگی های ما، بلکه به دلیل عقب ماندگی استثنایی روسیه رخ داد، ما می دانیم که قبل از وقوع انقلاب جهانی، ممکن است شماری از انقلاب های جداگانه شکست بخورند.»

(تکیه بر کلمات از مترجمان است.)

نکته بسیار مهم دیگری که لنین بر آن تکیه می کند، ضرورت تحمل دشواری ها و شکست ها، پذیرفتن بالاترین فداکاری ها و پیگیری و تسلیم ناپذیری و اطمینان به پیروزی در راه انقلاب پرولتری است. در این باره در نامه لنین می خوانیم:

«یک سوسیالیست واقعی از درک این نکته غافل نمی شود که برای دستیابی به پیروزی بر بورژوازی، برای انتقال قدرت به کارگران، برای آغاز انقلاب پرولتری جهانی، نمی توان و نباید از انجام سنگین ترین فداکاری ها تردید کرد، از جمله فدا کردن بخشی از خاک خود، فداکاری در تحمل شکست های سنگین از امپریالیسم. یک سوسیالیست واقعی تمایل خود به انجام بزرگترین فداکاری ها برای کشور «خود» در جهت پیشبرد واقعی اصول و اهداف انقلاب سوسیالیستی را در عمل به اثبات می رساند.»

نکته اساسی دیگری که لنین در این نامه و در بسیاری از نوشته ها و گفتارهای خود بر آن تکیه می کند، ضرورت مبارزه با اپورتونیزم در جنبش کارگری است. هرچند اپورتونیزم از آغاز این جنبش وجود داشته اما در عصر امپریالیسم به پدیده ای بسیار سخت جان، وسیع و مسلط بر تمام عرصه های زندگی اجتماعی تبدیل شده است و حضور مستقیم یا غیر مستقیم آن را در دستگاه دولتی و تربیون های رسمی و غیر رسمی ایدئولوژی حکومت های بورژوائی، دانشگاه ها، رسانه های جمعی و غیره می بینیم. لنین به درستی پایگاه اجتماعی – اقتصادی اپورتونیزم را در عصر امپریالیسم توضیح می دهد و مبارزه با انواع اپورتونیزم و منزوی کردن و طرد آنها را یک شرط پیروزی انقلاب اجتماعی پرولتاریا ارزیابی می کند.

از دیدگاه تنوریک نیز نکات مهمی در نامه لنین وجود دارد. می دانیم که لنین، مانند ای. جی. هابسن، رودلف هیلفردینگ، نیکلای بوخارین، روزا لوکزامبورگ و غیره، امپریالیسم را بالاترین (و آخرین) مرحله سرمایه داری می دانست و بویژه بر ضرورت درک «جوهر اقتصادی امپریالیسم» تکیه می کرد (مثلاً در مقدمه آوریل ۱۹۱۷ بر کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری»). لنین در این کتاب و در نوشته های دیگرش، امپریالیسم را با سرمایه داری انحصاری تعریف می کند. در آخر فصل اول کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری» می خوانیم: «انحصار، این است آخرین کلام «آخرین مرحله تکامل سرمایه داری».» لنین سپس توضیح می دهد که اگر نقش بانک ها، سرمایه مالی و اولیگارش مالی را در نظر بگیریم درک ما از انحصار مدرن بسیار ناکافی، ناکامل و ضعیف خواهد بود. از همین رو در فصل های بعد آن کتاب، سرمایه مالی، صدور سرمایه، و در فصل های بعدی تقسیم جهان بین انحصارات سرمایه داری، مبارزه بر سر تجدید تقسیم جهان بین قدرت های بزرگ و غیره را مطرح می کند. جمع بندی کلی و عام لنین از امپریالیسم - که در مقاله «امپریالیسم و اشعاب در سوسیالیسم» نیز آن را بیان می کند چنین است: «امپریالیسم، مرحله تاریخی ویژه ای از سرمایه داری است. خصلت ویژه سه گانه آن عبارت است از: ۱) سرمایه داری انحصاری، ۲) سرمایه داری انگلی و در حال تباهی و ۳) سرمایه داری در حال احتضار.»

لنین در نامه به کارگران آمریکائی با توضیح خصلت عام امپریالیسم به نتیجه سیاسی این دریافت نظری یعنی این حقیقت که امپریالیسم، عصر انقلاب اجتماعی پرولتاریاست، می پردازد و خصلت انگلی و زوال قطعی امپریالیست های گوناگون و سرنگونی آنها را در اثر مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مبارزات توده های تحت ستم در سراسر گیتی خاطر نشان می سازد. یک نکته مهم دیگر در آثار لنین که در این نامه نیز به روشنی دیده می شود این است که لنین در تحلیل خود به هیچ رو به توصیف و تحلیل عام ترین ویژگی ها - که البته بسیار مهم هستند - بسنده نمی کند، بلکه خودویژگی های هر قدرت

امپریالیستی مشخص را نیز توضیح می دهد که برای برنامه سیاسی و عملی پرولتاریا در هر مورد خاص اهمیت والائی دارند.

می دانیم که لنین امپریالیسم بریتانیا را امپریالیسم «تجاری- مستعمراتی»، امپریالیسم فرانسه را «امپریالیسم بهره خوار» (رانتیه)، امپریالیسم آلمان را – بویژه پیش از سقوط قیصر- امپریالیسم بورژوا – یونکر و امپریالیسم تزاری را امپریالیسم «فئودالی - نظامی» می نامید. لنین همچنین در مورد آلمان پیشرفت تکنولوژیک آن کشور و برتری آن در این زمینه نسبت به فرانسه و بریتانیا، سازماندهی و انضباط اداری و نظامی آن و نیز نقش دولت و انحصارات دولتی در سرمایه داری آلمان را در نظر می گرفت. روشن است که این ویژگی ها به هیچ رو نافعی خصلت عام امپریالیستی این قدرت ها، یعنی سرمایه داری انحصاری انگل و در حال تباهی و احتضار، نبود، اما بیان این خود ویژگی ها و شناخت آنها بر چگونگی مبارزه سیاسی و بر استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی پرولتاریا تأثیر گذار بود و می بایست در نظر گرفته شوند.

لنین در نامه به کارگران آمریکائی، خود ویژگی امپریالیسم آمریکا را نیز خاطر نشان می کند. لنین امپریالیسم آمریکا را جدید ترین، پر قدرت ترین، تازه نفس ترین قدرت امپریالیستی آن زمان می داند و مهم تر از اینها، امپریالیسم آمریکا را، حتی در آن زمان، امپریالیسمی باج خوار توصیف می کند که قدرت های امپریالیستی دیگر «خراجگزار» او هستند! لنین در همین نامه می نویسد:

«مولتی میلیونرهای آمریکایی که شاید ثروتمندترین و از نظر جغرافیایی امن ترین بودند، بیش از همه سود برده اند. آنها همه کشورها، حتی ثروتمندترین آنها را به خراجگزاران خود تبدیل کرده اند. آنها صدها میلیارد دلار به چنگ آورده اند که هر دلارش به کثافت آلوده است: کثافت معاهدات مخفی بین بریتانیا و "متحدانش"، بین آلمان و دست نشاندگانش، معاهدات برای تقسیم غنائم، معاهدات "کمک" متقابل برای سرکوب کارگران و آزار و تعقیب سوسیالیست های انترناسیونالیست. هر دلار، به کثافت قراردادهای جنگی "سودآور" آلوده است، که در هر کشوری ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر کرده است.»

آنچه لنین می گوید بویژه در سال های پس از جنگ دوم تا کنون و همین امروز در دهه سوم سده بیست و یکم کاملاً صادق است. کافی است به روابط آمریکا با بریتانیا، اتحادیه اروپا، ژاپن، کانادا، استرالیا، کره جنوبی، مکزیک، برزیل، آرژانتین، خاور میانه، اروپای شرقی و غیره نگاهی بیاندازیم.

تنها «اصلاحی» که امروز در گفته لنین می توان پیشنهاد کرد تبدیل «مولتی میلیونرها» به «مولتی میلیاردرها» است!

هیأت نویسندگان آذرخش

سپتامبر ۲۰۲۵

نامه به کارگران آمریکائی (۱)

ن. لنین - ۲۰ اوت ۱۹۱۸

ترجمه هیأت نویسندگان آذرخش - سپتامبر ۲۰۲۵

رفقا: یک بلشویک روس که در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت داشت و سال‌های زیادی پس از آن در کشور شما زندگی کرد، پیشنهاد داده است که این نامه مرا به شما برساند. من با کمال میل پیشنهاد او را پذیرفتم، زیرا درست در همین لحظه، کارگران انقلابی آمریکا قرار است نقش فوق‌العاده مهمی به عنوان دشمنان سازش‌ناپذیر امپریالیسم آمریکا، تازه نفس‌ترین، قوی‌ترین و جدیدترین امپریالیسمی که به کشتار جهانی ملت‌ها برای تقسیم سود سرمایه‌داری پیوسته است، ایفا کنند. در همین لحظه، مولتی‌میلیون‌های آمریکایی، این برده‌داران مدرن - به طور مستقیم یا غیرمستقیم، آشکارا یا ریاکارانه و پنهانی، فرقی نمی‌کند - لشکرکشی مسلحانه‌ای را که توسط امپریالیست‌های وحشی انگلیسی - ژاپنی به منظور خفه کردن اولین جمهوری سوسیالیستی آغاز شده بود، تأیید کرده اند.

تاریخ آمریکای مدرن و متمدن با یکی از آن جنگ‌های بزرگ، واقعاً رهایی‌بخش و واقعاً انقلابی آغاز شد که در مقایسه با تعداد بسیار زیاد جنگ‌های کشورگشایانه که مانند جنگ امپریالیستی کنونی، ناشی از نزاع میان پادشاهان، زمین‌داران یا سرمایه‌داران بر سر تقسیم زمین‌های غصب‌شده یا سودهای نامشروع بودند، بسیار به ندرت رخ داده اند. [جنگ استقلال آمریکا] جنگی بود که مردم آمریکا علیه راهزنان بریتانیایی که به آمریکا ظلم می‌کردند و آن را در بردگی استعماری نگه می‌داشتند، به راه انداختند، همان طور که این خون‌آشام‌های «متمدن» هنوز صدها میلیون نفر را در هند، مصر و تمام نقاط جهان سرکوب کرده و در بردگی استعماری نگه داشته اند.

حدود ۱۵۰ سال از آن زمان گذشته است. تمدن بورژوازی تمام میوه‌های تجملاتی خود را به بار آورده است. آمریکا در میان کشورهای آزاد و تحصیل‌کرده، از نظر سطح توسعه نیروهای مولد ناشی از تلاش جمعی بشر، در استفاده از ماشین‌آلات و تمام شگفتی‌های مهندسی مدرن، مقام اول را کسب کرده است. در عین حال، آمریکا به یکی از نخستین کشورها از لحاظ عمق شکافی تبدیل شده است که بین مثنی میلیاردر متکبر که در کثافت و تجمّل غوطه‌ورند و میلیون‌ها کارگر که همواره در آستانه فقر زندگی می‌کنند، وجود دارد. مردم آمریکا که در جنگ انقلابی علیه برده‌داری فئودالی سرمشقی برای جهان بودند، اکنون خود را در آخرین مرحله سرمایه‌داری بردگی مزدی برای مثنی مولتی‌میلیونر، در حال ایفای نقش جانپان اجیر شده‌ای می‌بینند که به نفع اوباش ثروتمند، در سال ۱۸۹۸ فیلیپین را به بهانه

«آزادسازی» سرکوب کردند و در سال ۱۹۱۸ جمهوری سوسیالیستی روسیه را به بهانه «محافظت» از آن در برابر آلمانی‌ها خفه می‌کنند.

با این حال، چهار سال قتل عام امپریالیستی ملت‌ها بیهوده سپری نشده است. فریب مردم توسط اوباش هر دو گروه راهزن، بریتانیایی و آلمانی، با حقایق انکارناپذیر و آشکار کاملاً افشا شده است. نتایج چهار سال جنگ، قانون کلی سرمایه‌داری را که در مورد جنگ بین راهزنان برای تقسیم غنایم اعمال می‌شود، آشکار کرده است: ثروتمندترین و قوی‌ترین‌ها بیشترین سود را بردند و بیشترین را به جنگ آوردند، در حالی که ضعیف‌ترین‌ها کاملاً غارت، شکنجه، له و خفه شدند.

راهزنان امپریالیست بریتانیایی از نظر تعداد «برندگان استعماری» قوی‌ترین بودند. سرمایه‌داران بریتانیایی حتی یک اینچ از سرزمین «خود» (یعنی سرزمینی که در طول قرن‌ها به جنگ آورده بودند) را از دست نداده‌اند، اما تمام مستعمرات آلمان در آفریقا را تصرف کرده‌اند، بین‌النهرین و فلسطین را به تصرف در آورده، یونان را خفه کرده و به غارت روسیه روی آورده‌اند.

راهزنان امپریالیست آلمانی از نظر سازماندهی و انضباط ارتش‌های «خود» قوی‌ترین، اما از نظر مستعمرات ضعیف‌تر بودند. آنها تمام مستعمرات خود را از دست داده‌اند، اما نیمی از اروپا را غارت و بیشترین تعداد کشورهای کوچک و ملت‌های ضعیف را خفه کرده‌اند. چه جنگ «آزادی‌بخش» بزرگی از هر دو طرف! راهزنان هر دو گروه، سرمایه‌داران انگلیسی - فرانسوی و آلمانی، همراه با نوکرانشان، سوسیال شوونیست‌ها، یعنی سوسیالیست‌هایی که به سمت بورژوازی «خودی» رفتند، چقدر خوب «از کشور خود دفاع کردند»!

مولتی‌میلیونرهای آمریکایی که شاید ثروتمندترین و از نظر جغرافیایی امن‌ترین بودند، بیش از همه سود برده‌اند. آنها همه کشورهای، حتی ثروتمندترین آنها را به خراجگزاران خود تبدیل کرده‌اند. آنها صدها میلیارد دلار به جنگ آورده‌اند که هر دلارش به کثافت آلوده است: کثافت معاهدات مخفی بین بریتانیا و "متحانش"، بین آلمان و دست‌نشاندهانش، معاهدات برای تقسیم غنایم، معاهدات "کمک" متقابل برای سرکوب کارگران و آزار و تعقیب سوسیالیست‌های انترناسیونالیست. هر دلار، به کثافت قراردادهای جنگی "سودآور" آلوده است، که در هر کشوری ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر کرده است. هر دلار به خون آغشته است - از آن اقیانوس خونی که از ده میلیون کشته و بیست میلیون معلول در جنگ بزرگ، باشکوه، آزادی‌بخش و مقدس ریخته شده تا تعیین شود که آیا راهزنان بریتانیایی یا آلمانی بیشترین غنایم را به دست خواهند آورد، و اینکه آیا جانان بریتانیایی یا آلمانی در خفه کردن ملت‌های ضعیف در سراسر جهان پیشتاز خواهند بود.

در حالی که راهزنان آلمانی تمام رکوردها را در جنایات جنگی شکستند، بریتانیایی‌ها نه تنها در تعداد مستعمراتی که به چنگ آورده‌اند، بلکه در ظرافت ریاکاری نفرت‌انگیزشان نیز پیشتازند. همین امروز، روزنامه‌های بورژوازی انگلیسی - فرانسوی و آمریکایی در میلیون‌ها نسخه، دروغ و تهمت درباره روسیه منتشر می‌کنند و ریاکارانه لشکرکشی غارتگرانه علیه آن را به بهانه «محافظت» از روسیه در مقابل آلمان‌ها توجیه می‌نمایند!

برای رد این دروغ نفرت‌انگیز و شنیع نیازی به کلمات زیادی نیست؛ کافی است به یک واقعیت شناخته شده اشاره کنیم. در اکتبر ۱۹۱۷، پس از آنکه کارگران روسیه دولت امپریالیستی خود را سرنگون کردند، دولت شوروی، دولت کارگران و دهقانان انقلابی، آشکارا صلحی عادلانه، صلحی بدون الحاق یا غرامت، صلحی که حقوق برابر همه ملت‌ها را تضمین می‌کرد، به همه کشورهای متخاصم پیشنهاد داد.

این بورژوازی انگلیسی - فرانسوی و آمریکایی بودند که از پذیرش پیشنهاد ما خودداری کردند؛ آنها بودند که حتی از گفتگو با ما در مورد صلح عمومی سر باز زدند! آنها بودند که به منافع همه ملت‌ها خیانت کردند؛ آنها بودند که کشتار امپریالیستی را طولانی‌تر کردند!

آنها بودند که با تکیه بر احتمال کشاندن دوباره روسیه به جنگ امپریالیستی، از شرکت در مذاکرات صلح خودداری کردند و بدین ترتیب دست سرمایه‌داران آلمانی به همان اندازه اشغالگر را که صلح الحاق‌گرایانه و خشن برست (Brest) را به روسیه تحمیل کردند، باز گذاشتند!

تصور چیزی نفرت‌انگیزتر از ریاکاری‌ای که بورژوازی انگلیسی - فرانسوی و آمریکایی اکنون با آن ما را به خاطر معاهده صلح برست «سرزنش» می‌کنند، دشوار است. همان سرمایه‌داران کشورهایی که می‌توانستند مذاکرات برست را به مذاکرات عمومی برای صلح عمومی تبدیل کنند، اکنون «متهم‌کنندگان» ما هستند! لاشخورهای امپریالیست انگلیسی - فرانسوی، که از غارت مستعمرات و کشتار ملت‌ها سود برده‌اند، جنگ را تقریباً یک سال تمام پس از برست طولانی کرده‌اند، و با این حال ما، بلشویک‌ها، را که صلح عادلانه‌ای به همه کشورها پیشنهاد دادیم، «متهم» می‌کنند، ما را متهم می‌کنند که معاهدات مخفی و جنایتکارانه منعقد شده بین تزار سابق و سرمایه‌داران انگلیسی - فرانسوی را لغو و افشا کردیم.

کارگران تمام جهان، صرف نظر از اینکه در کدام کشور زندگی می‌کنند، به ما درود می‌فرستند، با ما همدردی می‌کنند، ما را به خاطر شکستن حلقه آه‌نین پیوندهای امپریالیستی، معاهدات ننگین امپریالیستی، زنجیرهای امپریالیستی - برای جهش به سمت آزادی - و انجام سنگین‌ترین فداکاری‌ها در این راه -، برای تأسیس یک جمهوری سوسیالیستی، اگرچه توسط امپریالیست‌ها تکه تکه و غارت شده، تحسین

می‌کنند، چون از جنگ امپریالیستی دوری می‌کنیم و پرچم صلح، پرچم سوسیالیسم را برای تمام جهان برافراشته نگه می‌داریم.

جای شگفتی نیست که دار و دسته امپریالیستی بین‌المللی از ما به خاطر این کار، متفردند، ما را "متهم" می‌کنند، همه نوکران امپریالیست‌ها، از جمله سوسیال - رولوسیونرهای راست ما و منشویک‌ها، نیز ما را "متهم" می‌کنند. نفرتی که این سگ‌های نگهبان امپریالیسم نسبت به بلشویک‌ها ابراز می‌کنند و همدردی کارگران آگاه طبقاتی جهان، ما را بیش از پیش به حقانیت اصول و اهدافمان (our cause) متقاعد می‌کند.

یک سوسیالیست واقعی از درک این نکته غافل نمی‌شود که برای دستیابی به پیروزی بر بورژوازی، برای انتقال قدرت به کارگران، برای آغاز انقلاب پرولتری جهانی، نمی‌توان و نباید از انجام سنگین‌ترین فداکاری‌ها تردید کرد، از جمله فدا کردن بخشی از خاک خود، فداکاری در تحمل شکست‌های سنگین از امپریالیسم. یک سوسیالیست واقعی تمایل خود به انجام بزرگترین فداکاری‌ها برای کشور «خود» در جهت پیشبرد واقعی اصول و اهداف انقلاب سوسیالیستی را در عمل به اثبات می‌رساند. امپریالیست‌های بریتانیا و آلمان به خاطر اهداف «خودشان»، یعنی به خاطر کسب هژمونی جهانی، در ویران کردن و خفه کردن کامل تعداد زیادی از کشورها، از بلژیک و صربستان گرفته تا فلسطین و بین‌النهرین، تردیدی به خود راه نداده‌اند. اما آیا سوسیالیست‌ها باید برای دستیابی به اهداف «خودشان»، هدف‌های زحمتکشان سراسر جهان از یوغ سرمایه، هدف کسب صلح جهانی و پایدار، منتظر بمانند تا راهی بدون فداکاری پیدا شود؟ آیا باید از آغاز نبرد بترسند تا زمانی که پیروزی آسان «تضمین» شود؟ آیا باید یکپارچگی و امنیت «سرزمین پدری» «خودشان» را که توسط بورژوازی ساخته شده است بالاتر از منافع انقلاب سوسیالیستی جهانی قرار دهند؟ فرومایگان بی‌اصولی که در جنبش سوسیالیستی بین‌المللی اینگونه فکر می‌کنند، نوکرانی که در برابر اخلاق بورژوازی سر تعظیم فرود می‌آورند، سه بار محکوم می‌شوند.

لاشخورهای امپریالیست انگلیسی - فرانسوی و آمریکایی ما را به انعقاد «توافق» با امپریالیسم آلمان «متهم» می‌کنند. چه ریاکارانی، چه رذل‌هایی که به دولت کارگری تهمت می‌زنند در حالی که از همدردی کارگران کشورهای «خودشان» نسبت به ما می‌لرزند! اما ریاکاری آنها افشا خواهد شد. آنها وانمود می‌کنند که تفاوتی بین دو نوع توافق نمی‌بینند: بین توافقی که «سوسیالیست‌ها» با بورژوازی (خودی یا خارجی) علیه کارگران، علیه مردم زحمتکش منعقد کرده‌اند و توافقی که برای حمایت از کارگرانی که بورژوازی خودی را شکست داده‌اند با بورژوازی از یک رنگ ملی علیه بورژوازی با رنگ دیگر منعقد می‌شود تا پرولتاریا بتواند از تضادهای بین گروه‌های مختلف بورژوازی بهره‌برداری کند.

در واقع، هر اروپایی این تفاوت را به خوبی می‌بیند، و همان طور که در یک لحظه نشان خواهم داد، مردم آمریکا «نمودار» به ویژه قابل توجهی از آن را در تاریخ خود داشته‌اند. توافق داریم تا توافق، یا به قول فرانسوی‌ها، هیزم داریم تا هیزم (Il y a fagot et fagot)

هنگامی که در فوریه ۱۹۱۸ لاشخورهای امپریالیست آلمانی نیروهای خود را بشدت علیه روسیه غیرمسلح و فاقد بسیج نظامی که قبل از بلوغ کامل انقلاب جهانی به همبستگی بین‌المللی پرولتاریا دل بسته بود، به کار گرفتند، من لحظه‌ای درنگ نکردم تا با سلطنت‌طلبان فرانسوی به «توافق» برسم. کاپیتان سادول، افسر ارتش فرانسه که در حرف با بلشویک‌ها همدردی می‌کرد، اما در عمل خدمتگزار وفادار امپریالیسم فرانسه بود، افسر فرانسوی دو لوبرساک را نزد من آورد. دو لوبرساک به من اعلام کرد: «من سلطنت‌طلبم. تنها هدف من شکست آلمان است.»

من پاسخ دادم: «بدیهی است» (cela va sans dire). اما این به هیچ وجه مانع از آن نشد که با دو لوبرساک در مورد برخی از خدماتی که افسران ارتش فرانسه، متخصصان مواد منفجره، آماده بودند با منفجر کردن خطوط راه‌آهن به منظور جلوگیری از تهاجم آلمان به ما ارائه دهند، «توافق» کنم. این نمونه‌ای از «توافقی» است که هر کارگر آگاه طبقاتی آن را تأیید خواهد کرد، توافقی در جهت منافع سوسیالیسم. من و سلطنت طلب فرانسوی با هم دست دادیم، اگرچه می‌دانستیم که هر یک از ما با کمال میل «شریک» خود را به دار خواهد آویخت. اما برای مدتی منافع ما بر هم منطبق شد. در برابر پیشروی آلمانی‌های درنده‌خو، ما، به نفع انقلاب سوسیالیستی روسیه و جهان، از منافع متقابل به همان اندازه درنده‌خوی سایر امپریالیست‌ها استفاده کردیم. به این ترتیب ما به منافع طبقه کارگر روسیه و سایر کشورها خدمت کردیم، پرولتاریا را تقویت و بورژوازی کل جهان را تضعیف کردیم، به روش‌هایی متوسل شدیم که در هر جنگی مشروع‌ترین و ضروری‌ترین هستند، یعنی مانور، ترفند و عقب‌نشینی، در انتظار لحظه‌ای که انقلاب پرولتری به سرعت در حال بلوغ در تعدادی از کشورهای پیشرفته به طور کامل بالغ شود.

هر چقدر هم که کوسه‌های امپریالیست انگلیسی - فرانسوی و آمریکایی از خشم به جوش و خروش بیایند، هر چقدر هم که به ما تهمت بزنند، هر چند میلیون دلار برای رشوه دادن به روزنامه‌های سوسیالیست - انقلابی راست، منشویک‌ها و دیگر روزنامه‌های سوسیال - میهن‌پرست خرج کنند، من لحظه‌ای تردید نخواهم کرد تا در صورت حمله نیروهای انگلیسی - فرانسوی به روسیه، با لاشخورهای امپریالیست آلمانی وارد «توافق» مشابهی شوم. من به خوبی می‌دانم که پرولتاریای آگاه روسیه، آلمان، فرانسه، بریتانیا، آمریکا - به طور خلاصه، کل جهان متمدن - تاکتیک‌های مرا تأیید خواهند کرد. چنین تاکتیک‌هایی وظیفه انقلاب سوسیالیستی را آسان‌تر، آن را تسریع، بورژوازی بین‌المللی را تضعیف و

موقعیت طبقه کارگر را که در حال شکست بورژوازی است، تقویت خواهد کرد. مردم آمریکا مدت‌ها پیش به این تاکتیک‌ها به نفع انقلاب خود متوسل شدند. هنگامی که آنها جنگ بزرگ آزادی‌بخش خود را علیه ستمگران بریتانیایی آغاز کردند، ستمگران فرانسوی و اسپانیایی را که مالک بخشی از آنچه اکنون ایالات متحده آمریکای شمالی است، بودند، نیز در برابر خود داشتند. مردم آمریکا در جنگ طاقت‌فرسای خود برای آزادی، با برخی از ستمگران علیه برخی دیگر «توافق» کردند تا ستمگران را تضعیف و کسانی را که به شیوه‌ای انقلابی علیه ستم می‌جنگیدند، تقویت کنند، به منظور خدمت به منافع مردم ستمدیده. مردم آمریکا از نزاع بین فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها و بریتانیایی‌ها بهره بردند؛ گاهی اوقات حتی در کنار نیروهای ستمگران فرانسوی و اسپانیایی علیه ستمگران بریتانیایی جنگیدند؛ ابتدا بریتانیایی‌ها را شکست دادند و سپس خود را (تا حدی با باج) از فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها آزاد کردند.

چرنیشفسکی، انقلابی بزرگ روس، گفت: «عمل تاریخی، سنگفرش چشم انداز نوسکی نیست.» [چشم انداز نوسکی نام بزرگترین و معروف‌ترین خیابان سن پترزبورگ است. - م] (۲). یک انقلابی تنها «به شرطی» با انقلاب پرولتری «موافقت» نمی‌کند که آسان و روان پیش برود، از همان ابتدا، عمل مشترکی از سوی پرولتاریای کشورهای مختلف وجود داشته باشد، تضمین‌هایی در برابر شکست‌ها در نظر گرفته شده باشد، جاده انقلاب پهن، آزاد و مستقیم باشد، در طول حرکت به سوی پیروزی نیازی به تحمل سنگین‌ترین تلفات نباشد، «[انقلاب] در قلعه‌ای محاصره شده منتظر نماند» یا از مسیرهای کوهستانی بسیار باریک، صعب‌العبور، پر پیچ و خم و خطرناک عبور نکند. کسی که چنین انتظاراتی دارد انقلابی نیست، او خود را از فضل‌فروشی روشنفکران بورژوا رها نکرده است؛ چنین شخصی دائماً در حال لغزش به اردوگاه بورژوازی ضدانقلابی، مانند سوسیال - رولوسیونرهای راست ما، منشویک‌ها و حتی (هرچند به ندرت) سوسیال - رولوسیونرهای چپ، خواهد بود.

این آقایان، با تکرار گفته‌های بورژوازی، دوست دارند ما را به خاطر «هرج و مرج» انقلاب، به خاطر «نابودی» صنعت، به خاطر بیکاری و کمبود مواد غذایی سرزنش کنند. چقدر ریاکارانه است این اتهامات، از سوی کسانی که از جنگ امپریالیستی استقبال و حمایت کردند، یا کسانی که با کرنسکی که این جنگ را ادامه داد، وارد «توافق» شدند! این جنگ امپریالیستی است که علت همه این بدبختی‌ها است. انقلابی که توسط جنگ ایجاد شده است نمی‌تواند از مشکلات و رنج‌های وحشتناکی که توسط کشتار طولانی، ویرانگر و ارتجاعی ملت‌ها به ارث گذاشته شده است، اجتناب کند. سرزنش ما به خاطر «نابودی» صنعت یا به خاطر «ترور»، یا ریاکاری است یا فضل‌فروشی کودکانه؛ این نشان دهنده ناتوانی در درک شرایط اساسی مبارزه طبقاتی شدید است که به بالاترین درجه شدت خود رسیده و انقلاب نامیده می‌شود.

حتی هنگامی که «متهم‌کنندگانی» از این نوع، مبارزه طبقاتی را «به رسمیت می‌شناسند»، خود را به تصدیق لفظی آن محدود می‌کنند؛ در واقع، آنها دائماً در آرمان‌شهر عامیانه «توافق» و «همکاری» طبقاتی فرو می‌لغزند؛ زیرا در دوره‌های انقلابی، مبارزه طبقاتی همیشه، ناگزیر و در هر کشوری، شکل جنگ داخلی به خود گرفته است و جنگ داخلی بدون شدیدترین ویرانی، ترور و محدود کردن دموکراسی رسمی به نفع این جنگ غیرقابل تصور است. فقط موعظه گران چرب زبان [چاپلوس] - چه مسیحی و چه «سکولار» در تریبون‌های مجلس، یعنی سوسیالیست‌های پارلمانی - نمی‌توانند این ضرورت را ببینند، بفهمند و احساس کنند. فقط یک «مرد بی‌جان در غلاف» (۳) می‌تواند به این دلیل از انقلاب اجتناب کند، به جای اینکه با نهایت شور و اراده در نبرد غوطه‌ور شود، در زمانی که تاریخ ایجاب می‌کند بزرگترین مشکلات بشریت با مبارزه و جنگ حل شود.

مردم آمریکا یک سنت انقلابی دارند که توسط بهترین نمایندگان پرولتاریای آمریکا اتخاذ شده است، کسانی که بارها همبستگی کامل خود را با ما بلشویک‌ها ابراز کرده‌اند. آن سنت، جنگ آزادی‌بخش علیه بریتانیا در قرن هیجدهم و جنگ داخلی در قرن نوزدهم است. از برخی جهات، اگر فقط «نابودی» برخی از شاخه‌های صنعت و اقتصاد ملی را در نظر بگیریم، آمریکای سال ۱۸۷۰ از آمریکای سال ۱۸۶۰ عقب‌تر بود. اما چه آدم سطحی‌اندیش و احمقی خواهد بود کسی که با این دلایل، اهمیت عظیم، تاریخی-جهانی، مترقی و انقلابی جنگ داخلی آمریکا در سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۵ را انکار کند!

نمایندگان بورژوازی درک می‌کنند که برای سرنگونی برده‌داری سیاه‌پوستان، برای سرنگونی حکومت برده‌داران، ارزشش را داشت که اجازه داده شود کشور سال‌های طولانی جنگ داخلی، ویرانی، تخریب و وحشت عظیمی را که همراه هر جنگی است از سر بگذرانند. اما اکنون، وقتی با وظیفه بسیار بزرگتر سرنگونی بردگی مزدی سرمایه‌داری، سرنگونی حکومت بورژوازی روبرو هستیم - اکنون، نمایندگان و مدافعان بورژوازی، و همچنین سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب که از بورژوازی ترسیده‌اند و از انقلاب دوری می‌کنند، نمی‌توانند و نمی‌خواهند درک کنند که جنگ داخلی ضروری و مشروع است.

کارگران آمریکایی از بورژوازی پیروی نخواهند کرد. آنها با ما خواهند بود، برای جنگ داخلی علیه بورژوازی. کل تاریخ جهان و جنبش کارگری آمریکا، اعتقاد مرا به این امر تقویت می‌کند. همچنین سخنان یکی از محبوب‌ترین رهبران پرولتاریای آمریکا، یوجین دبس، را به یاد می‌آورم که در «فراخوان به خرد، به گمانم در اواخر سال ۱۹۱۵، در مقاله «برای چه باید بجنگم» (این مقاله را در آغاز سال ۱۹۱۶ در یک نشست عمومی کارگران در برن، سوئیس نقل کردم)، نوشت - ترجیح می‌دهد تیرباران شود تا اینکه برای جنگ جنایتکارانه و ارتجاعی فعلی اعتبار کسب کند؛ که او، دبس، تنها یک جنگ را

مقدس و از دیدگاه پرولتاریا مشروع می‌شناسد: جنگ علیه سرمایه‌داران، جنگ برای رهایی بشریت از بردگی مزدی. (۴)

من تعجب نمی‌کنم که ویلسون، سرکردهٔ مولتی میلیاردرهای آمریکا و خدمتگزار کوسه‌های سرمایه‌دار، دبس را به زندان انداخته است. بگذار بورژوازی نسبت به انترناسیونالیست‌های حقیقی به نمایندگان حقیقی پرولتاریای انقلابی، خشونت اعمال کند! هر چه شدت خشونت‌شان بیشتر شود، روز پیروزی انقلاب پرولتری نزدیک‌تر خواهد بود.

ما را به خاطر ویرانی ناشی از انقلاب در روسیه سرزنش می‌کنند. متهم کنندگان ما چه کسانی هستند؟ نوکران بورژوازی، همان بورژوازی که در طول چهار سال جنگ امپریالیستی، تقریباً تمام فرهنگ اروپا را نابود کرده و اروپا را به بربریت، وحشیگری و گرسنگی کشانده است. این بورژوازی اکنون از ما می‌خواهد که نباید بر روی این ویرانه‌ها، در میان این ویرانه‌های فرهنگ، در میان ویرانه‌ها و خرابه‌های ایجاد شده توسط جنگ، و نه با مردمی که توسط جنگ به خشونت و وحشی‌گری کشانده شده‌اند، انقلاب کنیم. بورژوازی چقدر انسان دوست و درستکار است! نوکران آنها ما را به توسل به ترور متهم می‌کنند.

بورژوازی بریتانیا سال ۱۶۴۹ خود را فراموش کرده است، بورژوازی فرانسه سال ۱۷۹۳ خود را فراموش کرده است. ترور زمانی عادلانه و مشروع بود که بورژوازی برای منافع خود علیه فئودالیسم به آن متوسل می‌شد. ترور زمانی وحشتناک و جنایتکارانه شد که کارگران و دهقانان فقیر جرات کردند از آن علیه بورژوازی استفاده کنند! ترور زمانی عادلانه و مشروع بود که به منظور جایگزینی یک اقلیت استثمارگر به جای اقلیت استثمارگر دیگر استفاده شود. ترور زمانی به امری هولناک و جنایتکارانه تبدیل شد که برای سرنگونی هر اقلیت استثمارگر، به نفع اکثریت عظیم واقعی، به نفع پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، طبقه کارگر و دهقانان فقیر، مورد استفاده قرار گرفت!

بورژوازی امپریالیست بین‌المللی در جنگ «خود»، جنگی برای تعیین اینکه آیا لاشخورهای بریتانیایی یا آلمانی بر جهان حکومت خواهند کرد، ده میلیون نفر را قتل عام و بیست میلیون نفر را معلول کرده است. اگر جنگ ما، جنگ ستم‌دیدگان و استثمارشدگان علیه ستمگران و استثمارگران، منجر به نیم میلیون یا یک میلیون تلفات در همه کشورها شود، بورژوازی خواهد گفت که تلفات اولی موجه است، در حالی که دومی جنایتکارانه است.

پرولتاریا حرف کاملاً متفاوتی برای گفتن خواهد داشت.

اکنون، در بحبوحه وحشت جنگ امپریالیستی، پرولتاریا در حال دریافت زنده ترین و چشمگیرترین تصویر از حقیقت بزرگی است که توسط همه انقلاب‌ها آموخته شده و از بهترین آموزگاران پرولتاریا، بنیانگذاران سوسیالیسم مدرن، به کارگران به ارث رسیده است. این حقیقت چنین است: هیچ انقلابی نمی‌تواند جز با درهم شکستن مقاومت استثمارگران پیروز شود. هنگامی که ما، کارگران و دهقانان زحمتکش، قدرت دولتی را به دست گرفتیم، وظیفه ما درهم شکستن مقاومت استثمارگران شد. ما به خود می‌بالیم که این کار را انجام می‌دهیم. متأسفیم که این کار را با قاطعیت و عزم کافی انجام نمی‌دهیم.

ما می‌دانیم که مقاومت شدید بورژوازی در برابر انقلاب سوسیالیستی در همه کشورها اجتناب‌ناپذیر است و این مقاومت با رشد این انقلاب رشد خواهد یافت. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد شکست؛ در طول مبارزه علیه بورژوازی مقاوم، سرانجام برای پیروزی و قدرت به بلوغ خواهد رسید.

بگذارید مطبوعات فاسد بورژوازی در مورد هر اشتباهی که انقلاب ما مرتکب می‌شود، در تمام جهان فریاد سر دهند. ما از اشتباهات خود نمی‌ترسیم. مردم به این دلیل که انقلاب آغاز شده است، قدیس نشده‌اند. طبقات زحمتکش که قرن‌ها تحت ستم بوده و به زور در ذلت فقر، وحشیگری و جهل نگه داشته شده‌اند، نمی‌توانند هنگام انجام انقلاب از اشتباهات اجتناب کنند. همان گونه که قبلاً اشاره کردم، نمی‌توان جسد جامعه بورژوازی را در تابوت میخکوب و دفن کرد. جسد سرمایه‌داری در میان ما در حال پوسیدگی و تجزیه است، هوا را آلوده و زندگی ما را مسموم می‌کند، آنچه را که نو، تازه، جوان و نیرومند است در هزاران رشته و پیوند به آنچه که قدیمی، رو به زوال و پوسیده است، گرفتار می‌سازد.

در ازای هر صد اشتباهی که ما مرتکب می‌شویم، و بورژوازی و نوکرانش (از جمله منشویک‌ها و سوسیال - رولوسیونرهای راست خودمان) در مورد آنها به تمام دنیا جار می‌زنند، ده هزار عمل بزرگ و قهرمانانه انجام می‌شود، اعمالی بزرگتر و قهرمانانه‌تر، زیرا در میان زندگی روزمره یک منطقه صنعتی یا یک روستای دورافتاده ساده و نامحسوس هستند، و توسط افرادی انجام می‌شوند که عادت ندارند (و فرصتی ندارند) که موفقیت‌های خود را به تمام دنیا جار بزنند.

اما حتی اگر عکس این قضیه صادق بود - اگرچه می‌دانم چنین فرضی اشتباه است - حتی اگر ما به ازای هر ۱۰۰ عمل صحیحی که انجام داده‌ایم، ۱۰۰۰۰ اشتباه مرتکب می‌شدیم، حتی در آن صورت انقلاب ما بزرگ و شکست‌ناپذیر می‌بود و در نظر تاریخ جهان نیز چنین خواهد بود، زیرا برای نخستین بار، نه اقلیت، نه تنها ثروتمندان، نه تنها تحصیل‌کرده‌ها، بلکه مردم واقعی، اکثریت قریب به اتفاق مردم زحمتکش، خودشان در حال ساختن زندگی جدیدی هستند و با تجربه خود دشوارترین مشکلات سازماندهی سوسیالیستی را حل می‌کنند.

هر اشتباهی که در جریان چنین کاری، در جریان این آگاهانه ترین و جدی‌ترین کار ده‌ها میلیون کارگر و دهقان ساده در سازماندهی مجدد کل زندگی خود مرتکب شود، به اندازه هزاران و میلیون‌ها موفقیت «بی‌نقص» به دست آمده توسط اقلیت استثمارگر ارزش دارد - موفقیت در کلاهداری و فریب مردم زحمتکش. زیرا تنها از طریق چنین اشتباهاتی است که کارگران و دهقانان یاد می‌گیرند زندگی جدیدی بسازند، یاد می‌گیرند که بدون سرمایه‌داران سر کنند. تنها از این طریق است که آنها می‌توانند - از میان هزاران مانع - راهی برای خود به سوی سوسیالیسم پیروزمند باز کنند.

دهقانان ما که با یک ضربه، در یک شب، ۲۶-۲۵ اکتبر (به تاریخ قدیم - [۷ نوامبر به تاریخ جدید]) سال ۱۹۱۷، مالکیت خصوصی زمین را به طور کامل لغو کردند در جریان کار انقلابی خود اشتباهاتی مرتکب می‌شوند و اکنون، ماه به ماه، بر مشکلات عظیم غلبه و خودشان اشتباهات خود را اصلاح می‌کنند و به طور عملی دشوارترین وظایف سازماندهی شرایط جدید زندگی اقتصادی، مبارزه با کولاک‌ها، تأمین زمین برای زحمتکشان (و نه ثروتمندان) و تغییر به کشاورزی بزرگ کمونیستی را حل می‌کنند.

کارگران ما در جریان کار انقلابی خود اشتباهاتی مرتکب می‌شوند، کسانی که پس از چند ماه، تقریباً تمام بزرگترین کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را ملی کرده‌اند و با کار سخت و روزمره، وظیفه جدید مدیریت کل شاخه‌های صنعت را می‌آموزند، شرکت‌های ملی شده را به کار می‌اندازند، بر مقاومت قدرتمند سکون، ذهنیت خرده بورژوازی و خودخواهی غلبه می‌کنند و آجر به آجر، پایه‌های پیوندهای اجتماعی جدید، انضباط کاری جدید و نفوذ جدید اتحادیه‌های کارگری بر اعضای خود را بنا می‌نهند.

شوراهایی که برای اولین بار در سال ۱۹۰۵ توسط خیزش عظیم توده‌ها ایجاد شدند، در فعالیت انقلابی خود اشتباهاتی مرتکب می‌شوند. شوراهای کارگران و دهقانان نوع جدیدی از دولت، نوع جدید و عالی تری از دموکراسی، شکل خاصی از دیکتاتوری پرولتاریا، شیوه‌ای از اداره امور دولت بدون بورژوازی و علیه بورژوازی هستند. برای نخستین بار دموکراسی در خدمت مردم، در خدمت زحمتکشان قرار می‌گیرد و دیگر دموکراسی برای ثروتمندان نیست، آن گونه که دموکراسی در تمام جمهوری‌های سرمایه‌داری، حتی در دموکراتیک‌ترین آنها، در خدمت ثروتمندان است. برای نخستین بار است که توده‌های مردم، در مقیاس صد میلیونی، درگیر وظیفه تحقق دیکتاتوری پرولتاریا و نیمه پرولتاریا هستند، که بدون آن سوسیالیسم قابل تصور نیست.

بگذارید فضل‌فروشان درمان ناپذیر، که ذهنشان پر از پیشداوری‌های دموکراتیک و پارلمانی بورژوازی است، با گنجی سر خود را برای شوراهای ما و این واقعیت که ما مثلاً انتخابات مستقیم نداریم، تکان دهند. این افراد در تحولات بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ هیچ چیز را فراموش نکرده‌اند، هیچ چیز را

نیاموخته‌اند. ترکیب دیکتاتوری پرولتاریا با دموکراسی نوین پرولتاریا، ترکیب جنگ داخلی با وسیع‌ترین مشارکت توده‌ها در مسائل سیاسی، چنین ترکیبی را نمی‌توان یک روزه به دست آورد، نمی‌توان آن را به شیوه‌های فرسوده دموکراسی پارلمانی رسمی تحمیل کرد. در جمهوری شورائی، طرح دنیای جدید، دنیای سوسیالیسم، است که در برابر ما پدیدار می‌شود. چنین دنیایی را نمی‌توان با جادو، با تمام جزئیات کامل، همان گونه که مینروا از سر ژوپیتر بیرون آمد، تحقق بخشید. [مینروا، الاهی رومی خرد (عدالت، قانون، تجارت، هنر، فنون رزمی)، معادل آتنا یونانی، است که طبق اسطوره های رومی از سر ژوپیتر، معادل یونانی زئوس، بیرون آمد. م]

در حالی که به عنوان مثال، قوانین اساسی دموکراتیک بورژوازی قدیمی، برابری صوری و حق گردهمایی آزاد را اعلام می‌کردند، قانون اساسی جمهوری شوروی، ریاکاری برابری صوری همه انسان‌ها را رد می‌کند. وقتی جمهوری‌خواهان بورژوا تاج و تخت‌های فئودالی را سرنگون کردند، قوانین برابری رسمی [صوری] سلطنت‌طلبان را به رسمیت نشناختند. از آنجایی که ما در اینجا به وظیفه سرنگونی بورژوازی می‌پردازیم، فقط احمق‌ها یا خائنان بر برابری صوری بورژوازی اصرار خواهند ورزید. حق تجمع آزاد برای کارگر و دهقان ذره‌ای ارزش ندارد، وقتی که همه مکان‌های بهتر برای تجمع در دست بورژوازی است. شوراها را تمام ساختمان‌های قابل استفاده در شهرها و شهرستان‌ها را از دست ثروتمندان خارج کرده و آنها را برای اهداف تجمع و سازماندهی در اختیار کارگران و دهقانان قرار داده‌اند. این است آزادی گردهمایی ما برای زحمتکشان! این است معنا و محتوای شورای ما، این است قانون اساسی سوسیالیستی ما!

به همین دلیل است که همه ما کاملاً متقاعد شده‌ایم که صرف نظر از هر بدبختی که ممکن است در انتظارش باشد، جمهوری شوراها را ما شکست‌ناپذیر است.

شکست‌ناپذیر است زیرا هر ضربه‌ای که امپریالیسم، دیوانه‌وار وارد می‌کند، هر شکستی که بورژوازی بین‌المللی بر ما وارد می‌کند، بخش‌های بیشتری از کارگران و دهقانان را به مبارزه برمی‌انگیزد، آنها را به بهای فداکاری عظیم، آموزش می‌دهد، آبدیده می‌کند و قهرمانی‌های جدیدی در مقیاس توده‌ای به وجود می‌آورد.

رفقای کارگر آمریکایی، ما می‌دانیم که کمک شما احتمالاً به این زودی‌ها نخواهد رسید، زیرا انقلاب در کشورهای مختلف به اشکال مختلف و با سرعت‌های مختلف توسعه می‌یابد (و نمی‌تواند غیر از این باشد). ما می‌دانیم که اگرچه انقلاب پرولتاریای اروپا اخیراً با سرعت زیاد در حال رشد است، اما ممکن است در نهایت ظرف چند هفته آینده شعله‌ور نشود. ما روی اجتناب‌ناپذیری انقلاب جهانی حساب می‌کنیم،

اما این بدان معنا نیست که ما آنقدر احمق باشیم که روی انقلابی که ناگزیر در یک تاریخ مشخص و زودهنگام اتفاق افتد حساب کنیم. ما دو انقلاب بزرگ را، در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، دیده‌ایم و می‌دانیم که انقلاب‌ها به صورت سفارشی یا توافقی انجام نمی‌شوند. می‌دانیم که شرایط باعث شدند که پرولتاریای سوسیالیست روسیه به جلو صحنه بیاید و این نه به دلیل شایستگی‌های ما، بلکه به دلیل عقب‌ماندگی استثنایی روسیه رخ داد، ما می‌دانیم که قبل از وقوع انقلاب جهانی، ممکن است شماری از انقلاب‌های جداگانه شکست بخورند.

با وجود این، ما کاملاً متقاعد شده‌ایم که شکست‌ناپذیریم، زیرا روح بشریت با کشتار امپریالیستی در هم شکسته نخواهد گردید. بشریت بر آن پیروز خواهد شد. نخستین کشوری که زنجیرهای محکومیت جنگ امپریالیستی را پاره کرد، کشور ما بود. ما در مبارزه برای شکستن این زنجیرها تلفات بسیار سنگینی متحمل شدیم، اما آنها را شکستیم. ما از وابستگی امپریالیستی رهایی یافته‌ایم، ما پرچم مبارزه برای سرنگونی کامل امپریالیسم را برای تمام جهان برافراشته‌ایم.

اکنون، گویی در یک قلعه محاصره شده هستیم و منتظریم تا سایر واحدهای انقلاب سوسیالیستی جهانی به کمک ما بیایند. این واحدها وجود دارند، آنها از ما پرشمارترند، آنها در حال بلوغ، رشد و قدرت گرفتن هستند و هرچه وحشیگری‌های امپریالیسم بیشتر ادامه یابد، آنها بیشتر می‌شوند. کارگران از خائنین اجتماعی خود – گامبرزها، هندرسون‌ها، رنودل‌ها، شایدمان‌ها و رنرها - جدا می‌شوند. کارگران به آرامی اما با اطمینان تاکتیک‌های کمونیستی و بلشویکی را اتخاذ می‌کنند و به سوی انقلاب پرولتری گام برمی‌دارند، که تنها چیزی است که قادر به نجات فرهنگ در حال مرگ و بشریت در حال مرگ است.

خلاصه اینکه، ما شکست‌ناپذیریم، زیرا انقلاب جهانی پرولتری شکست‌ناپذیر است.

ن. لنین، ۲۰ اوت ۱۹۱۸

بر اساس متن منتشر شده در ۲۲ اوت ۱۹۱۸ در پرودا شماره ۱۷۸، مقایسه شده با دست نوشته لنین.

(منبع ترجمه فارسی: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۸، ترجمه انگلیسی پروگرس، مسکو، ۱۹۷۴، ص ۷۵-۶۲)

پانوشت ها

(۱) - ارسال نامه لنین به آمریکا توسط بلشویک، م. م. بورودین، که اخیراً به آنجا رفته بود، سازماندهی شد. به خاطر مداخله نظامی خارجی و محاصره روسیه شوروی، این امر با مشکلات قابل توجهی همراه بود. نامه توسط پی. آی. تراوین (اسلتوف) به ایالات متحده تحویل داده شد. او به همراه نامه، قانون اساسی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی و یادداشت دولت شوروی به رئیس جمهور ویلسون را که توقف مداخله [آمریکا در جنگ علیه شوروی] را درخواست می کرد، آورده بود. جان رید، سوسیالیست و روزنامه‌نگار مشهور آمریکایی، انتشار همه این اسناد را در مطبوعات آمریکا برعهده گرفت. در دسامبر ۱۹۱۸، نسخه‌ای تا حدی سانسور شده از نامه لنین در مجله نیویورکی «مبارزه طبقاتی» و هفته‌نامه بوستونی «عصر انقلابی»، که هر دو ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا بودند، منتشر گردید. عصر انقلابی توسط جان رید [روزنامه نگار انقلابی آمریکایی، نویسنده کتاب «ده روزی که دنیا را تکان داد» - م] و سین کاتایاما [بابوکی سوگارتو، روزنامه نگار مارکسیست، از پایه گذاران حزب کمونیست آمریکا در سال ۱۹۲۲ و حزب کمونیست ژاپن - م] منتشر شد. این نامه توجه زیادی را در میان خوانندگان برانگیخت و به عنوان چاپ مجدد کتاب «مبارزه طبقاتی» در تعداد زیادی نسخه منتشر شد. پس از آن، نامه لنین بارها در مطبوعات بورژوایی و سوسیالیستی ایالات متحده و اروپای غربی، در مجله سوسیالیستی فرانسوی Demain شماره ۲۸-۲۹، ۱۹۱۸، در شماره ۱۳۸ روزنامه The Call، ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا، مجله برلین Die Aktion شماره ۵۱-۵۲، ۱۹۱۸ و جاهای دیگر منتشر شد. در سال ۱۹۳۴، این نامه به شکل جزوه‌ای در نیویورک منتشر شد که شامل بخش‌های حذف شده در نشریات قبلی بود. این نامه به طور گسترده توسط سوسیالیست‌های چپ آمریکایی مورد استفاده قرار گرفت و در کمک به توسعه جنبش کارگری و کمونیستی در ایالات متحده و اروپا نقش مهمی داشت. این نامه به کارگران پیشرو کمک کرد تا ماهیت امپریالیسم و تغییرات انقلابی بزرگی را که توسط دولت شوروی ایجاد شده بود، درک کنند. نامه لنین اعتراض فزاینده‌ای را در ایالات متحده علیه مداخله مسلحانه [علیه شوروی] برانگیخت.

(۲) - لنین از نقد چرنیشفسکی بر کتاب اقتصاددان آمریکایی اچ. ج. کری، نامه‌هایی به رئیس جمهور در مورد سیاست خارجی و داخلی اتحادیه و تأثیرات آن، نقل قول می‌کند. چرنیشفسکی نوشت: «مسیر تاریخ مانند «چشم انداز نوسکی» سنگفرش نشده است؛ این مسیر از میان زمین‌های خاکی و گل‌آلود، می‌گذرد و از میان باتلاق‌ها یا بیشه‌های جنگلی می‌گذرد. هر کسی که از آغشته شدن با گرد و غبار یا گل‌آلود شدن چکمه‌هایش می‌ترسد، نباید در فعالیت اجتماعی شرکت کند.» صفحه ۶۸.

(۳) - مردی در غلاف- شخصیتی است از داستان چخوف با همین عنوان، که نمایانگر یک فرد کوته‌بین و بی‌فرهنگ است که از ابتکار عمل و ایده‌های جدید می‌ترسد.

(۴) - فراخوان به خرد - روزنامه سوسیالیستی آمریکایی، که در سال ۱۸۹۵ در ژیرار، کانزاس تأسیس شد. این روزنامه ایده‌های سوسیالیستی را تبلیغ می‌کرد و در بین کارگران بسیار محبوب بود. در طول جنگ جهانی اول، این روزنامه یک سیاست انترناسیونالیستی را دنبال می‌کرد.

مقاله دیس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۵ در این روزنامه منتشر شد. عنوان آن مقاله، که لنین به احتمال زیاد از حافظه خود نقل کرده است، این بود: «زمانی که من خواهم جنگید».

[یوجین ویکتور دبس، ۱۹۲۶-۱۸۵۵، یکی از برجسته ترین و سرشناس ترین رهبران جنبش کارگری و سوسیالیستی ایالات متحده است. او کارگر راه آهن، یکی از فعالان مهم «برادری کارگران لوکوموتیو»، از بنیانگذاران «اتحادیه راه آهن آمریکا» (که در زمان تأسیس بزرگترین اتحادیه کارگری آن کشور بود)، از بنیانگذاران «کارگران صنعتی جهان IWW»، رهبر چندین اعتصاب بزرگ، از جمله اعتصاب ده ماهه پولمن، نویسنده و سردبیر نشریات کارگری، بنیانگذار حزب سوسیالیست آمریکا، چهاربار کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا (آخرین بار از زندان در سال ۱۹۲۰)، عضو جنبش سوسیالیستی بین المللی و مبارز فعال و سخنران برجسته ضد جنگ و ضد امپریالیست در جریان جنگ جهانی اول بود. دبس به خاطر فعالیت اعتصابی «غیر قانونی» و پس از در هم شکسته شدن اعتصاب توسط نیروهای مسلح فدرال، همراه با هفت تن دیگر از رهبران اعتصاب دستگیر و به ۶ ماه زندان در سال ۱۸۹۴ محکوم گردید. او یک بار دیگر به خاطر تبلیغات ضد جنگ امپریالیستی پس از یک سخنرانی پرشور و آگاهگرانه در سال ۱۹۱۸ به ده سال زندان محکوم شد. دبس در آن سخنرانی (۱۶ ژوئن ۱۹۱۸) گفت:

«طبقه کارگر که در تمام نبردها می جنگد، طبقه کارگر که بالاترین فداکاری ها را تحمل می کند، طبقه کارگر که خون خود را به رایگان می دهد و نیروی ارتش ها را تأمین می کند، هرگز صدائی نه در اعلام جنگ و نه در برقراری صلح نداشته است. این طبقه حاکم است که همواره هردو را به انجام رسانده است.» دبس در سال ۱۹۲۱ از زندان آزاد گردید و در سال ۱۹۲۶ درگذشت. م]

(منبع پانوشت ها: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۸، ترجمه انگلیسی پروگرس، مسکو، ۱۹۷۴، ص ۴۹۹-۴۹۸).

جملات داخل کروشه []، در متن و در پانوشت ها، از مترجمان است.

www.aazarakhsh.net

azarakhshi@gmail.com